

*Bi-Quarterly specialized-
scholarly journal Of Quranic
Studies Light of Revelation Vol. ۶,
No. ۱۲,
autumn and winter ۲۰۲۲
P ۷۵ - ۱۰۴*

دو فصل نامه علمی-تخصصی
مطالعات قرآن پژوهی نور وحی
س ۶ ش ۱۲ پاییز و زمستان ۱۴۰۰
صفحات ۷۵ - ۱۰۴

نقش اشرافیت و تجمل گرایی در انحطاط جامعه اسلامی از منظر قرآن

رقیه عالمی*

چکیده

تجمل گرایی و اشرافی گری به معنای گرایش مطلق به خودآرائی و برتری جوئی از جمله اسباب انحطاط جامعه است. در طلیعه ورود به گام دوم انقلاب اسلامی که از جانب امام خامنه‌ای (زید عزّه) به عنوان ورود به دومین مرحله خودسازی و جامعه پردازی و تمدن سازی معرفی شده است، لازم است با تکیه بر مباحث قرآنی یکی از آسیب‌های مهلک جامعه اسلامی و تمدن‌های بشری که اشرافیت و تجمل گرایی است، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. این مقاله با روش توصیفی و تحلیلی و با تمرکز بر آیه ۱۶ سوره اسراء و برخی آیات دیگر مسئله یاد شده را تبیین نموده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که کثرت مترفان و حاکمیت آنان بر جامعه از جهات مختلف به انحطاط و زوال مدنیت منجر می‌گردد. رواج انحرافات، جابجایی ارزش‌ها، ترویج اسراف و تبذیر و عقاید باطل، ترور شخصیت‌های انحراف ستیز، در تقابل قرار دادن توده‌های مردم با دین و انبیاء و استهزاء آنها و اعراض از جهاد از جمله مفاصدی است که از نگاه قرآن نتیجه اشرافی گری و تجمل گرایی هوس‌بازانه است که سرانجام به فروپاشی و کیفر جامعه منجر می‌شود.

واژگان کلیدی: مترفان، ملأ، تجمل گرایی، اشرافی گری، انحطاط جامعه، گام دوم.

*. سطح ۴ جامعه الزهرا (س): rahelalemi۳۱۳@yahoo.com

مقدمه

تاریخ همواره شاهد ظهور و افول تمدن‌هایی بوده است که زمانی در سرزمینی شکل گرفته و سالیانی پرچم اقتدار و پیشرفت را به دوش گرفته و به تدریج در فراز و فرود جریان تاریخ محو گردیده‌اند قرآن کریم علاوه بر سرنوشت افراد به فرجام جوامع بشری هم اهتمام داشته و با تعبیر مختلف به افول و فروپاشی تمدن‌ها و علل آن اشاره نموده است. اکنون که در طلیعه گام دوم انقلاب اسلامی هستیم و این نهضت الهی به فرموده مقام معظم رهبری وارد مرحله تمدن‌سازی و جامعه‌پردازی شده است و نشانه‌هایی از افول تمدن مادی‌گرای غرب و ظهور تمدن نوین اسلامی نمایان شده، لازم است به آسیب شناسی تمدن‌ها و عوامل انحطاط و زوال آنها از منظر قرآن کریم بپردازیم.

آیه ۱۶ سوره اسرا به یکی از آسیب‌های مهم که همان روحیه اشرافی‌گری و هوسرانی لجام گسیخته است می‌پردازد؛ آسیبی که امامین انقلاب اسلامی بارها و با تأکیدات مختلف خطاب به مردم و مسئولان بدان اشارت‌ها نموده‌اند. بنیانگذار جمهوری اسلامی در سخنانش بارها با تعبیر کوخ نشین و کاخ نشین به تفاوتها و تقابلهای این دو گروه می‌پرداختند و معتقد بودند که برای جاوید ماندن یک نظام یا تمدن الهی باید از خوی کاخ نشینی دوری شود: «اگر بخواهید ملت شما جاوید بماند و اسلام را به آن طوری که خدای تبارک و تعالی می‌خواهد، در جامعه ما تحقق پیدا کند، مردم را از آن خوی کاخ نشینی به پایین بکشید» (صحیفه امام، ۱۳۸۹ ش: ۳۷۵/۱۷) و در بیانیه گام دوم نیز امام خامنه‌ای عصر پیش رو را دوره خود سازی، جامعه پردازی و تمدن سازی ذکر نموده‌اند و به سرفصلهای مهمی چون معنویت و اخلاق، اقتصاد، عدالت و مبارزه با فساد، استقلال و آزادی، عزت ملی و خطر سبک زندگی منحط غربی تأکید نمودند (ر.ک:

بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی). اشرافی‌گری و تأثیر آن در انحطاط جامعه از جهات مختلف بامحتوای بیانیه گام دوم ربط وثیق دارد: «اولا در قرآن از جمله مهمترین عوامل زوال تمدن برشمرده شده و درثانی آفت مهلک معنویت و اخلاق است چنانکه بستری برای اتلاف منابع و در نتیجه اقتصاد وابسته است همانگونه که مسلخ عدالت اجتماعی و رویش‌گاه فساد و تباهی و خاستگاه وابستگی فرهنگی و اقتصادی به بیگانگان و تبعیت از آنان است که منافی با عزت ملی است و درنهایت خوی اشرافی‌گری منجر به نهادینه شدن سبک زندگی غربی در جامعه اسلامی است. ایشان می‌فرمایند: «وسوسه‌ی مال و مقام و ریاست، حتّی در علّوی‌ترین حکومت تاریخ یعنی حکومت خود حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السّلام) کسانی را لغزند، پس خطر بُروز این تهدید در جمهوری اسلامی هم که روزی مدیران و مسئولانش مسابقه‌ی زهد انقلابی و ساده‌زیستی میدادند، هرگز بعید نبوده و نیست» (بیانیه گام دوم، چهارمین توصیه).

با توجه به اینکه جامعه ما در طلیعه گام دوم پیش به سوی ایجاد تمدن نوین اسلامی است که با محوریت تعالیم حیات بخش قرآن کریم شکل می‌گیرد ضروری است که از نگاه قرآن آثار مخرب اشرافی‌گری و رفاه زدگی در ابعاد مختلف حیات فردی و اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرد تا توجه به این آسیب بزرگ در سطح مدیران و عموم مردم نهادینه گردد. در این مقاله با شیوه توصیفی تحلیلی و با روش کتابخانه‌ای در محضر آیات قرآن کریم، خاصه آیه ۱۶ سوره اسراء به بررسی این پدیده مهلک می‌پردازیم سپس ابعاد انحطاط جامعه در اثر این پدیده مهلک را در آیات دیگر قرآن مورد بررسی اجمالی قرار خواهیم داد.

پیشینه موضوع

در این زمینه با فحوصی که انجام گرفت سه اثر قریب به این موضوع یافت گردید: یک. «رفاه و اشرافی‌گری در قرآن» در قالب پایان نامه ارشد انجام گرفته لکن تمرکز آن بر روی مرزبندی میان رفاه و اشرافی‌گری از منظر قرآن است و به آثار اشرافی‌گری نمی‌پردازد. دو. «تجمل‌گرایی عاملی در انحطاط تمدن اسلامی» که به صورت خیلی اجمالی و کلی به برخی از آیات که دلالت بر زوال تمدنها به خاطر تجمل‌گرایی دارد اشاره نموده، مقاله مزبور فاقد درجه پژوهشی و ترویجی است. سه. «آسیب شناسی تجمل‌گرایی در رفتارهای فردی و راهکارهای قرآنی و روایی پیشگیری از آن»، در نشریه بصیرت و تربیت اسلامی منتشر شده اما به نقش تجمل‌گرایی در انحطاط جامعه نپرداخته است. در این مقاله ما درصددیم ابتدا با تمرکز بر آیه ۱۶ سوره اسراء نقش بنیادین تجمل‌گرایی و هوسرانی در هلاکت و سقوط جامعه را از نگاه قرآن کریم تحلیل نمائیم و سپس با بهره‌گیری از سایر آیات قرآن کریم ابعاد و زوایای نظری و عملی نقش مهلک تجمل‌گرایی و اشرافی‌گری را در جامعه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

مفهوم شناسی تجمل‌گرایی

«تجمل» واژه عربی و مصدر باب تفعّل است و به معنای زینت یافتن (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق: ۴۸۰/۳) و در زبان فارسی به معنای آراسته شدن، زینت یافتن، خود آرایایی (عمید، ۱۳۸۹ش: ۴۱۵) است اما «تجمل‌گرایی» که مرکب از واژه مزبور و پسوند «گرایی» به معنای رغبت و تمایل و قصد کردن است (عمید، ۱۳۸۹ش: ۱۰۳۲) در فرهنگ کنونی به معنای گرایش به خود آرایایی و بهره‌مندی از امکانات گسترده و گران قیمت مادی به کار می‌رود (معین، ۱۳۷۱ش: ۱۰۳۲/۱) هر چند تجمل به معنای آراستگی، بار منفی نداشته و در روایات مورد توصیه هم واقع شده است و مرحوم مجلسی در

کتاب «حلیه المتقین» فصلی را در فضیلت تجمل و زینت کردن آورده و در آن روایات متعددی را ذکر می‌کند، لکن تجمل‌گرایی چون متضمن معنای گرایش شدید و خود آرای با انگیزه تفاخر و برتری جویی است بار منفی پیدا کرده و ردیلتی فردی و اجتماعی تلقی می‌شود. اشرافیت از واژه «شرف» به معنای علو و برتری (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۲۶۳/۳) است و به زمین بلند هم اطلاق می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۲۵۲/۶) است و «أشراف» جمع شریف به معنای انسان بلند مرتبه (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۲۶۳/۳) است و گاهی در خصوص بلند مرتبگی به لحاظ نسب به کار رفته (ابن سیده، ۱۴۲۱ق: ۴۴/۸) زیرا عرب مرتبت اجتماعی را بر حسب نسب اشخاص معین می‌نمود. لذا می‌توان گفت اشرافیت متضمن معنای برجستگی و بلند مرتبگی اجتماعی است و به خودی خود بار منفی ندارد و همچون تجمل اگر دچار افراط و یک‌جانبه نگری نشود قبیح نیست و وقتی بار منفی می‌یابد که برای انسان مطلوبیت ذاتی پیدا نماید به گونه‌ای که حاضر باشد همه ارزشها و سرمایه‌هایش را برای آن هزینه نماید پس تجمل‌گرایی به معنای تمایل بیمارگونه به خود آرای و بهره‌وری افراطی از امکانات مادی است و اشرافی‌گری به معنای برتری جویی اجتماعی است. در این مقاله با توجه به کاربردهای قرآن، «إتراف» با تجمل‌گرایی و «ملأ» با اشرافی‌گری تناسب دارد.

بخش اول: مرور اجمالی بر آیه ۱۶ سوره اسراء

«وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا؛ و هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای «مترفین» (و ثروتمندان مست شهوت) آنجا، بیان می‌داریم، سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند، آنها را به شدت درهم می‌کوبیم. (اسراء/۱۶).

۱-۱. مفهوم شناسی

در آیه دو واژه «قریة»، «مترف» باید مورد بررسی قرار گیرد زیرا قریه معمولاً به روستا ترجمه می‌شود و ممکن است توهم شود که آیه مختص جامعه روستایی است و نیز واژه «مترف» که یک واژه پرکاربرد در قرآن است و با عنوان تجمل‌گرایی تناسب دارد. مفهوم «قریة»

برخلاف تلقی عمومی که «قریة» را به معنای روستا می‌گیرند در لغت هیچ اختصاصی به روستا داده نشده بلکه در مطلق محل اجتماع یا خود اجتماع انسانها به کار رفته است. ریشه آن «قری» به معنای جمع و اجتماع است. راغب می‌نویسد: «القریة اسم للموضع الذی یجتمع فیہ الناس أو للناس و یتعمل فی کل واحد منهما» قریة نامی است برای جایی که انسانها در آن جمع می‌شوند و نیز نامی است برای خود جامعه انسانی و در هر دو معنا به کار می‌رود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۶۶۹) ابن فارس می‌نویسد: «قری اصل صحیح یدل علی جمع و اجتماع و من ذلک القریة سمیت قریة لاجتماع الناس فیها» (ابن فارس، ۱۴۰۴ ق: ۷۸/۵). از این سخن وجه تسمیه شهرها و روستاها به «قریة» معلوم می‌شود. فیومی در مصباح المنیر می‌گوید: «القریة هی الضیعة القریة کل مکان اتصلت به الأبنیة و اتخذ قراراً و تقع علی المدن و غیرها» (فیومی، ۱۴۱۴ ق: ۲/ ۵۱۰). وی نخست قریه را به معنای آبادی و زمین حاصل‌خیز می‌گیرد شاید از آن جهت که معمولاً شهرها و تمدن‌ها در چنین زمین‌هایی شکل می‌گیرند و سپس به شکل صوری آن هم اشاره می‌کند که همان پیوند ساختمانهاست چنانکه غایت آن را که استقرار و آرامش است نیز متذکر می‌گردد و در نهایت به اعم بودن آن نسبت به «مدینه» هم تصریح می‌کند. گرچه لسان العرب با نقل سخنی از امام علی (ع) بین «قریة» و «مدینه» نوعی

تقابل مطرح می‌کند که گویا «قریه» صرفاً محل اجتماع بادیه نشینان و اعرابی‌هاست و «مدینه» محل اجتماع اهل مدنیت است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۱۷۸/۱۵).

مفهوم «مترف»

«مترف» از ریشه «ترف» است. راغب می‌گوید: «الترف: التوسع فی النعمة» «ترفه» یعنی برخورداری از نعمت (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۱۶۶). صاحب العین می‌گوید: «المترف: الموسع علیه عیشه القلیل فیه همه» برخورداری از رفاه در زندگی و اندک بودن دغدغه در آن (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۱۱۴/۸) (گرچه در نسخ مختلف کتاب تعبیر «همه» آمده است ولی با توجه به قواعد و ذوق به نظر می‌رسد «همه» باشد). فیروزآبادی می‌نویسد: «أترفته النعمة: أطغته» نعمت او را به زیاده‌روی کشاند به بیان دیگر نعمت دنیا او را سرمست و گردنکش نمود (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق: ۱۶۱/۳). و در لسان العرب آمده: «المترف الذی قد أبطرتة النعمة و سعة العیش» مترف کسی است که نعمت و رفاه زدگی او را سرکش بنماید (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۱۷/۹).

حاصل سخنان اهل لغت و تفسیر آن است که «مترف» به دو معنا به کار می‌رود:

الف) متنعم و برخورداری از امکانات و مواهب زندگی
ب) کسی که وفور نعمت او را سرمست و گردنکش سازد و در بهره‌گیری از لذایذ و شهوات طبیعی زیاده‌روی می‌کند.

شاید در واژگان متعارف لغت «هوسران» و «عیاش» و «خوشگذران» معادل‌های رسایی برای این واژه قرآنی باشند.

۲-۱. منظور از اراده اهلک از جانب خداوند

پرسش نخست در آیه کریمه آن است که چگونه اراده اهلک از جانب خدا ممکن است؟ و چرا در آیه این تعبیر آمده؟ زیرا که آیه با «إذا»ی شرطیه آغاز شده و اراده

اهلاک مُقدم آن و توجه امر به مترفان و سپس نافرمانی آنها تالی آن است و لازمه چنین ساختاری صدور ابتدایی اراده اهلاک از جانب خداوند است (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق):

۴۴/۱۴؛ در حالی که مقتضای عقل آن است که انحراف و کجروی مترفان، سبب اراده اهلاکشان از جانب خداوند باشد (طبرسی، ۱۳۷۲ ش: ۶/۶۳۶). در پاسخ به این مسئله دیدگاه‌هایی مطرح است:

یک. منظور از اراده تصمیم و خواستن نیست بلکه معنای لازم اراده (که فرا رسیدن زمان یک رخداد است) مراد است. به قول علامه (ره) «إِذَا دَنَا وَقْتُ هَلَاكِهِمْ» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ۵۹/۱۳)؛ توضیح آنکه اراده در انسان، آخرین مرحله از مراحل صدور یک فعل و قریب به وقوع آن است. انسان ابتدا فعل را تصور و سپس تصدیق به فایده و در مرحله سوم کشش نفسانی به آن پیدا می‌کند و با شدت یافتن آن اراده و تصمیم شکل گرفته و فعل انجام می‌پذیرد. اهل لغت با توسعه دادن این معنا، آن را در هر موردی که زمان حتمی یک رخداد برسد و زمینه‌ها برای وقوعش فراهم گردد به کار می‌برند؛ به طور مثال در مورد بیماری که مشرف به مرگ است می‌گویند: «أَرَادَ الْعَلِيلُ أَنْ يَمُوتَ» در حالی که مرگ او مستند به اراده و خواست او نیست ولی چون مرگ او، به زعم گوینده گریز ناپذیر است این تعبیر را به کار می‌برد یا در جایی که شرایط لازم برای بارندگی حاصل باشد می‌گویند: «أَرَادَتِ السَّمَاءُ أَنْ يُمْطَرَ»، چنانکه قرآن، ضمن گزارش جریان خضر می‌فرماید: «فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ»؛ پس یافتند دیواری را که می‌خواست بریزد (کهف: ۷۷). در آیه مورد بحث هم اراده اهلاک، کنایه از فراهم شدن همه شرایط لازم برای هلاکت یک قوم یا آبادی است.

دو. اراده در فراز مزبور به معنای اراده فعلی است نه اراده ذاتی. حقیقت اراده فعلی، چیزی جز فراهم شدن زمینه‌ها و مقتضیات وقوع هلاکت ایشان نیست یعنی چون رخداد هلاکت و زوال یک تمدن، ناشی از نظام و سنن حاکم بر جهان و انسان که مستند به خداوند سبحان است، می‌توان مفهوم اراده را از اثر بار شده بر آنها که هلاکت مزبور است انتزاع نمود زیرا که خداوند در تأسیس و اجرای این نظام نه مضطر است و نه از جانب عاملی بیگانه مجبور یا مکره است و این معنا را اراده فعلی گویند در قبال اراده ذاتی (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ۱۳/صص ۵۹-۶۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲ ش: ۶/۶۲۷).

سه. اراده اهلک بعد از اتمام حجت بر اهل آبادی با عقل و فطرت از درون و با وحی و نبوت از برون است پس بعد از آنکه مکرراً فرمان الهی متوجه اهل یک جمعیت و به ویژه مترفان آن گردید و رویگردانی و انحراف ایشان تداوم یافت و استحقاق کیفر الهی حاصل شد اراده اهلک شکل می‌گیرد (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق: ۱۲/صص ۲۰۳-۲۰۴). مؤید این وجه آیه قبلی است که در فرازی از آن می‌فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء: ۱۵). پس در واقع اهلک استحقاقی هلاکت کیفری است؛ البته وجوه دیگری هم از جانب مفسران مطرح شده که به خاطر رعایت ایجاز ذکر نمی‌شود (ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ۲۰/۱۷۵).

به لحاظ نتیجه، پاسخ اول و دوم مشابه هم‌اند با این تفاوت که پاسخ اول از طریق سبک مجاز و ذکر شیء و اراده لازم آن مطرح گردیده در حالی که در پاسخ دوم اراده در معنای حقیقی‌اش استعمال شده جز آنکه مصداق آن در اینجا اراده فعلی الهی است. درباره چرایی تعلق اراده هلاکت به قریه و نه اهل آن، در آیه کریمه دو نکته می‌توان گفت:

۱. چون آیه شریفه بیانگر یک سنت تکوینی الهی درباره خاستگاه زوال تمدنهاست، از واژه «قریه» که معنایی فراگیر است و شامل همه جوامع ریز و درشت است استفاده شده است.

۲. از غالب کاربردهای قرآن برمی آید که واژه «قریه» معمولاً درباره جوامعی به کار رفته که در آنها اکثریت مردم دچار انحرافند و غلبه با شرک و گناه است و حتی اطلاق آن بر سرزمین مقدس مکه هم گویا مربوط به زمانی است که غالب اهالی آن گرفتار شرک و کفر بوده اند. از نگاه قرآن کریم بزرگترین جوامع بشری که از پیشرفته‌ترین امکانات مادی برخوردارند اگر منحرف از وحی و فطرت بوده و منقطع از غیب و تعالیم آسمانی باشند قریه‌اند و مقوم مدنیت، بهره‌مندی از تعالیم آسمانی و رهایی از حدود مادی است (محبوب، علی‌پور عبدلی، ۱۳۹۸: صص ۶۳-۸۰).

۳-۱. متعلق «أمر» در «أمرنا مترفیها»

غالب مفسران متعلق «أمر» را در «طاعة» می‌دانند که با توجه به قرینه «فسقوا» از کلام حذف شده (طوسی، بی‌تا: ۴۵۸/۶؛ ابوالفتوح، ۱۴۰۸ق: ۲، ۰۳/۱۲) چنانکه شایع است که گفته می‌شود: «أمرته فعصانی» که در این صورت امر تشریعی است (طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ۶۰/۱۳) و با فراز پایانی آیه که به عقوبت این گروه به سبب فسقشان اشاره شده «دَمَرْنَاهُمْ تَدْمِیراً» نیز سازگاری دارد (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ق: ۱۱۳/۱۷) و با توجه به اینکه امر به طاعت، عام است و مترفان و غیر آنها را شامل می‌شود. در توجیه اختصاص آن به مترفان گفته شده چون این گروه غالباً در جوامع متبوع و مقتدای توده‌ها واقع می‌شوند پس توجه امر به طاعت به آنها، شامل بخش‌های دیگر جامعه هم می‌شود و پاسخ این سؤال که چرا توده‌های مردم در عذاب با این گروه شریک می‌شوند این است که مردم به دلیل باز گذاشتن میدان برای تاخت و تاز این گروه و کرنش کردن در مقابل آنان، شریک در عذاب آنان خواهند بود (صادقی تهرانی، ۱۴۰۶ق: ۱۱۳/۱۷). شاید هم

بتوان «أمرنا» را حمل بر امر تکوینی نمود و متعلقش را همان فسق و نافرمانی دانست زیرا امر تشریعی به نافرمانی و فسق تعلق نمی‌گیرد ولی امر تکوینی مانعی ندارد و منظور از امر تکوینی، فراهم نمودن زمینه‌های گسترش فسق و نافرمانی و انحراف در بین مترفان است که بر اساس سنت استدراج و امهال انجام می‌پذیرد و در واقع کیفر هولناک الهی است (ر.ک: زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۲/۶۵۴، بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۳/۲۵۱؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ۶۰/۱۳). البته در آیه دو قرائت غیر مشهور هم داریم یکی «أمرنا» از باب افعال که به معنای کثرت و زیادی مترفان است و دیگری «أمرنا» که از باب تفعیل به معنای امارت یافتن و قیادت جامعه را به دست گرفتن است (طبرسی، ۱۳۷۲ ش: ۶/۶۲۵).

بخش دوم: نقش هلاکت بار اشرافی‌گری در انحطاط جامعه

در بخش دوم مقاله نقش منفی پدیده اشرافی‌گری و هوسرانی در انحطاط جامعه را با رجوع به آیات قرآن مرور می‌کنیم با این توضیح که آثار مزبور در واقع هر کدام زمینه ساز بعدی از ابعاد هلاکت معنوی و مادی جامعه‌ای است که دچار این بیماری مهلک شود. در آیه ۱۶ سوره اسراء هلاکت جامعه به واسطه هوسرانی به صورت کلی بیان شده و ابعاد آن باز نشده است اما در آیات دیگر ابعاد اعتقادی و اجتماعی و فرهنگی آن به خوبی باز شده و لذا از باب آنکه «القرآن یفسر بعضه بعضا» می‌تواند آیات دیگر، به منزله بیان تفصیلی مضمون آیه مزبور تلقی شود. با الهام گرفتن از قرآن کری، برخی از ابعاد انحطاط جامعه در اثر اشرافی‌گری را برمی‌شمیریم این ابعاد اعم از بینش، گرایش و کنش اجتماعی است:

۱. نقش اشرافی گری در حس گرایی و ظاهربینی

از جمله آثار یا ملازمات نظری فرهنگ هوس مدارانه و قدرت طلبانه از منظر قرآن کریم، نگرش حس گرایانه و ظاهربینی است که بر اساس آن معیار حقانیت و اعتبار یک باور، صرفاً ادراکات حسی است و هر چه که محسوس نباشد غیر واقعی تلقی می گردد. در نتیجه، خداوند متعال و جهان عقبی و حیات اخروی و نیز مقامات معنوی انبیاء و اولیاء و ابعاد متعالی انسان انکار یا استبعاد می گردد؛ در آیه ۲۷ سوره شریفه هود از قول سرمداران و اشراف پیرامون فرعون نقل می شود که آنها خطاب به حضرت موسی (ع) گفتند: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا»؛ اشراف کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم! و یا از قول اشراف قوم هود (ع) است که خطاب به ایشان گفتند: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَ إِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»؛ اشراف کافر قوم او گفتند: «ما تو را در سفاهت (و نادانی و سبک مغزی) می بینیم، و ما مسلماً تو را از دروغگویان می دانیم! (اعراف: ۶۶). پیام این سخنها آن است که بینش ما در مورد انسان را، صرفاً ادراک حسی تأمین می کند و برحسب آن، پیامبر خدا که واسطه بین انسانها و عالم غیب است هیچ مزیتی نسبت به دیگران ندارد. واژه «رؤیت» که کارکرد قوه باصره از حواس انسان است گویای این مطلب است که بینش چنین افرادی، صرفاً بر مدار حس شکل می گیرد چراکه تمام مغالطات آنها، صرفاً بر اساس رؤیت بصری و ویژگیهای ظاهری مادی شکل گرفته و سقف بینش آنها هم فراتر از گمان نمی رود که نتیجه قهری مغالطه «عدم الوجدان دلیل علی عدم الوجود» است (ر.ک: ابن عاشور، ۱۴۲۰ق: ۲۴۰/۱۱-۲۴۱). علاوه بر آن، تفسیر آنان از انسان به عنوان «بشر» نیز گویای نگرش حس گرای آنهاست زیرا که «بشر» از «بشره» به معنای پوست است و چون پوست انسان، برخلاف غالب حیوانات نمایان

است به انسان «بشر» اطلاق می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۱۲۴). طبیعی است بر اساس حس‌گرایی، حقیقت انسان را جز ابعاد مادی او تعیین نمی‌کند. از جهت آنکه انحرافات اعتقادی و اخلاقی در جامعه ناشی از نگرش حس‌گرایانه و ظاهرمدارانه است لذا این بعد انحطاط را که در واقع انحراف معرفت شناختی است در ابتدا ذکر نمودیم.

۲. نقش اشرافی‌گری در انکار یا تشکیک در عقاید حقّه

همانگونه که عقاید حقّه و باورهای صحیح نقشی بنیادین در رشد و تعالی جامعه دارد زوال آنها یا انحراف در عقاید هم نقش اساسی در انحطاط و فرو پاشی جامعه آرمانی دارد. از آنجا که فرو غلطیدن انسان در دام شهوات و طغیان و زیاده‌روی در بهره‌گیری از لذایذ طبیعی، نوعی وابستگی روانی به این‌گونه امور را در انسان تشدید می‌نماید لذا موجب می‌شود آدمی، در مواجهه با هر چه که آن را منافی این علایق بداند مقاومت نماید. از طرفی باور به مبدأ و معاد، به انسان اجازه هوسرانی بی‌حدّ و مرز نمی‌دهد بدین سبب انسان برای رها سازی خود از دوگانه رنج‌آور حقیقت و هوس، گاهی به انکار یا تشکیک در عقاید حقّه و باور به مبدأ و معاد می‌پردازد تا وجدان خود را از جهت گزینش هوسرانی راضی نگهدارد. وقتی می‌یابد که پذیرش نبوت و حیات اخروی، او را به رعایت برخی حدود و قیود در بهره‌مندی از مشتهیات نفسانی وادار می‌سازد، چه بسا اصل نبوت یا حیات اخروی را انکار یا استبعاد می‌کند تا بتواند چند صباحی بیشتر با هوسرانی‌های خود، دلخوش باشد. قرآن به زیبایی این معنا را بیان می‌فرماید: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَآتَرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ * وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ * أَعِدُّكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ * هِيَ هَاتِ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ * إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ *

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ؛ ولی اشراف (خودخواه) از قوم او که کافر بودند، و دیدار آخرت را تکذیب می‌کردند، و در زندگی دنیا به آنان ناز و نعمت داده بودیم، گفتند: «این بشری است مثل شما؛ از آنچه می‌خورید می‌خورد؛ و از آنچه می‌نوشید می‌نوشد! (پس چگونه می‌تواند پیامبر باشد؟!)* و اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید، مسلماً زیانکارید.* آیا او به شما وعده می‌دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوانهایی (پوسیده) شدید، بار دیگر (از قبرها) بیرون آورده می‌شوید؟! *هیئات، هیئات از این وعده‌هایی که به شما داده می‌شود! *مسلماً غیر از این زندگی دنیای ما، چیزی در کار نیست؛ پیوسته گروهی از ما می‌میریم، و نسل دیگری جای ما را می‌گیرد؛ و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد! * او فقط مردی دروغگوست که بر خدا افترا بسته؛ و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد! (مؤمنون: ۳۳-۳۸)

در این آیات، آنان که مبدأ و معاد و نیز نبوت را انکار نمودند با دو وصف «ملأ» و «أترفناهم» توصیف شدند؛ توجه به این نکته لازم است نقش منفی روحیه اشرافی‌گری و تجمل‌گرایی در دو زمینه است: یک. سبک زندگی و گرایش فردی آحاد جامعه که با واژه «اتراف» بدین نقش اشاره شده است. دو. نقش سیاسی و اجتماعی که با قدرت طلبی و برتری‌جویی مرفهان بی‌درد انجام می‌پذیرد که با واژه «ملأ» بدان اشاره می‌شود؛ پس «مترفان» و «ملأ» می‌تواند اشاره به طبقه‌ای واحد در جامعه باشد که از یک سو با هوسرانی و به رخ کشیدن بهره‌مندیهای خود، جامعه را به انحطاط می‌کشاند و از سوی دیگر با قدرت طلبی و حزب‌گرایی، جامعه را در اختیار گرفته و در جهت اغراض فاسد خود به کار می‌گیرد. لذا لازم است که به تحلیل واژه «ملأ» نیز بپردازیم.

واژه «ملأ» از مصدر «مَلَأَ» به فتح میم به معنای پرکردن آمده و راغب آن را به معنای جماعتی هم‌رأی و هم‌عقیده می‌گیرد که چشم ناظران را به خود خیره نموده و جلال و شکوه‌شان همگان را به خود متوجه سازد (ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۷۷۶). در لسان العرب نیز آمده: «الْمَلَأُ: الرُّؤَسَاءُ، سَمَّوْا بِذَلِكَ لِأَنَّهُمْ مَلَأُوا بِمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَالْمَلَأُ:

الجماعة و قيل اشراف القوم و وجوههم و رؤسائهم و مقدموهم الذين يرجع إلى قولهم» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۱/۱۵۹). حاصل آنکه ملأ عبارتست از: اشراف یک جامعه و شخصیت‌ها و سرمداران و پیشگامان یک جامعه. علامه «ملأ» را به معنای اشراف فرورفته در دنیا و فریفته زندگی مادی معرفی می‌نماید (طباطبایی، ۱۳۹۰ق: ۳۱/۱۵). جمعیتی که در ناز و نعمت به سر می‌برند و چشم توده‌های مردم را به خود جذب می‌کنند پس «ملأ» اسم جمع است همچون قوم و رهط. با توجه به سخنان اهل لغت و تفسیر این واژه، متضمن چند جهت است:

یک. ملأ جماعتی هستند که بخش اعظمی از دارایی جامعه را در اختیار دارند و ثروت و قدرت آنها چشم‌گیر است.

دو. نوعی هم‌دستی یا هم‌پیمانی بین آنها شکل گرفته که بستر مناسبی برای نفوذ در جامعه و به دست گرفتن قدرت سیاسی و اجتماعی در آن است.

سه. به گفته برخی از اهل تفسیر، بین این گروه نوعی شور و تبادُل فکری برای وصول به اهداف وجود دارد.

مجموعه این ویژگیها در روزگار حاضر قابل انطباق است بر احزاب و باندهای سیاسی قدرت طلبی که در پرتو انباشت ثروت و نفوذ اجتماعی، همواره زمام امور را در جوامع به دست می‌گیرند و به عالمان روشن‌گر و رهبران آسمانی مجال ظهور و بروز نمی‌دهند و با تبادُل افکار شیطانی، نظرات ظالمانه مطلوب خود را بر جامعه اعمال نموده و با گرداندن قدرت در بین خود هیچ فرصتی را برای غیر هم‌پیمانانشان فراهم نمی‌کنند؛ در واقع واژه «مترفان» بر خوی هوسران و عیاش آنان به لحاظ سبک زندگی اشاره دارد و واژه «ملأ» به سیره و منش قدرت طلب و برتری‌جوی آنان در بعد زندگی سیاسی اجتماعی‌شان دلالت دارد.

در آیات سوره اعراف هم به تعبیری دیگر این معنا آمده است: «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»؛ اشراف قومش به او گفتند: «ما تو را در گمراهی آشکاری

می‌بینیم! (اعراف: ۶۰) و درباره اشراف قوم عاد خطاب به هود نبی علیه السلام نقل می‌فرماید: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»؛ اشراف کافر قوم او گفتند: «ما تو را در سفاهت (و نادانی و سبک مغزی) می‌بینیم، و ما مسلماً تو را از دروغگویان می‌دانیم!» (اعراف: ۶۶)

توصیف آیات از این دسته از منکران حیات اخروی به اشراف جامعه و برخوردارانی که بهره‌مندی از نعمات مست‌شان نموده مشعر به آن است که علت انکار آنها نه شبهه علمی بلکه شهوات عملی است (ر.ک: ابن عاشور، ۱۴۲۰ق: ۱۸/۴۳). چنین گروهی نه تنها خود را محروم از حقایق مسلم و مبرهن می‌نمایند بلکه در سطح جامعه به شبهه‌افکنی درباره این حقایق می‌پردازند تا اولاً جامعه را با رویه منحرف خود هماهنگ سازند و ثانیاً عملکرد نسنجیده خود را توجیه نمایند.

۳. نقش اشرافی‌گری در ترویج عقاید باطل

از آنجا که این گروه تسلیم عقاید حقه انبیاء نمی‌شوند و به حکم عقل عمل نمی‌کنند و از طرفی هیچ سبک زندگی، بدون نظام باورها و پیش‌فرض‌های عقیدتی، توجیه نمی‌شود پس این گروه سعی می‌کنند با ترویج باورهای موهوم گذشتگان، جایگزینی برای نظام عقاید حقه فراهم نمایند؛ چراکه گرایش و کنش در انسان، بدون بینش شکل نمی‌گیرد و آنگاه که بینش‌های صحیح با پشتوانه عقل و وحی را، ناسازگار با کامرانی و عیاشی و هوسرانی خود می‌یابند تلاش می‌کنند ضمن نفی یا تشکیک در آنها، باورهای باطل گذشتگان که زمینه پذیرش اجتماعی را دارند را جایگزین باورهای معقول و موجه الهی سازند. «وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ»؛ و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر اندازکننده‌ای نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: «ما

پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم (زخرف: ۲۳). آیه به خوبی می‌رساند که اولاً سردمداران مبارزه با انبیا همان ثروتمندان مست و مغرور و مرفهان بی‌دردند و ثانیاً با تقلید از نیاکان و گذشتگان سعی می‌کنند بی‌مایگی نظری و فکری خود را بپوشانند و خلأ بینش سبک زندگی هوس محور را جبران نموده، عملکرد نامعقول خود را توجیه نمایند. اخذ به بینش برآمده از تقلید به جای بینش برآمده از تحقیق، ویژگی این جماعت است. در روزگار ما نیز طرفداران سبک زندگی هوس‌مدارانه و مصرف‌گرایانه معمولاً برای توجیه منش نامعقول و نامطلوب خود به تئوری‌ها و الگوهای توسعه غربی توسل می‌کنند که در واقع همان اخذ به تقلید، برای توجیه منش زندگی فاسد و منحرف است.

۴. نقش اشرافی‌گری در کوشش همه جانبه برای اضلال دیگران

هرگاه فرهنگ اشرافی‌گری در یک جامعه رواج یابد و مرفهان بی‌درد با زر و زور و تزویر در چنین جامعه‌ای قدرتمند شوند آنها بیکار ننشسته و برای ابقای قدرت و ارضای شهوات خود از هیچ تلاش نرم‌افزاری یا سخت‌افزاری چشم نمی‌پوشند و چه بسا با تشکیل اتاق فکر، سعی در هدایت افکار عمومی در مسیر مورد نظر خودشان بنمایند. قرآن در توصیف واکنش فرعون در مواجهه با قیام هدایت گرایانه و ظلم ستیزانه حضرت موسی (ع) می‌فرماید: «قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ»؛ (فرعون) به گروهی که اطراف او بودند گفت: «این ساحر آگاه و ماهری است!» (شعراء: ۳۴) فرعون در مصاف با منطق قاطع و قوی پیامبر خدا، او را به سحر و افسونگری - که نتیجه‌ای جز القاء باطل به عنوان حق ندارد - متهم می‌کند. در آیات سوره شعراء این نقشه پلید را به خود فرعون نسبت می‌دهد ولی در آیات سوره اعراف آن را به «ملاً» یعنی اشراف و

بزرگان و سردمداران پیرامون وی نسبت می دهد: «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ»؛ اطرافیان فرعون گفتند: «بی شک، این ساحری ماهر و دانا است!» (اعراف: ۱۰۹). البته بین دو آیه منافاتی نیست زیرا در جماعت دل داده به قدرت، طبیعی است که سخن مافوق خود را متملقانه تکرار نمایند و از این راه به گسترش قدرت خود کمک نمایند. در آیات بعد که بین دو سوره مشترک است محصول این اتاق فکر را بیان می فرماید: «يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ»؛ می خواهد شما را از سرزمیتان بیرون کند؛ (نظر شما چیست، و) در برابر او چه دستوری دارید؟ (اعراف: ۱۱۰) از آنجا که علاقه به وطن و دلبستگی به سرزمین، در نهاد اکثر انسانها نهفته است اصحاب قدرت و شهوت تلاش می کنند جریان انبیاء را در تقابل با این علاقه قرار دهند و حاصل این تبادل نظرهای ظلمانی و شور شیطانی این شد که حرکت آزادی بخش و روح نواز پیامبر خدا را به عنوان عاملی تهدید کننده برای آنها معرفی نموده و در جهت دفع آن تلاش نمایند. همانگونه که از فرازهای قبل دانسته شد از جمله مکاید سردمداران هوسران برای دفع جریان زلال هدایت، قرار دادن این جریان، در تقابل با علایق و دلبستگی های توده های مردم است؛ همچنان که در جامعه اسلامی امروز ما برخی از دلدادگان فرهنگ مادی غرب سعی می کنند آرمانهای جمهوری اسلامی را در تقابل با منافع و علایق جمهور مردم قرار دهند و آنگاه که دلسوزان نهیب می زنند که لازم است جامعه اسلامی ما سبک زندگی متناسب با باورهای دینی مان را داشته باشد، با به رخ کشیدن مظاهر فریبنده زندگی غربی و مغالطه نمودن، الگو گرفتن از سبک زندگی غربی را، یگانه راه پیشرفت و بهره مندی در جامعه مطرح می کنند. نکته مطلب آن است که هر دو گروه، باور صحیح

و معقول را کنار گذاشته و جهان بینی و عقاید مأخوذ از دیگران را به عنوان چارچوب لازم برای سبک زندگی معرفی می نمایند.

۵. نقش اشرافیت در اسراف و مصرف گرایی

از دیگر آثار زیان بخش اجتماعی و اقتصادی اشرافی گری، مصرف گرایی و ریخت و پاش های نامعقول و اتلاف منابع است. کسی که جز به قدرت و شهوت خود نمی اندیشد طبیعی است که همه چیز و همه کس را برای ارضاء قدرت طلبی و شهوت خواهی خود هزینه کند و هیچ حد و مرزی را به رسمیت نشناسد. لذا قرآن ضمن توصیف تهدیدات فرعون و حزب اشراف حامی او نسبت به جوانان مؤمن به موسی (ع)، فرعون و فرعونیان را از اهل اسراف معرفی می کند «فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةُ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ يُفْتَنَهُمْ وَ إِنْ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ»؛ (در آغاز)، هیچ کس به موسی ایمان نیاورد، مگر گروهی از فرزندان قوم او؛ (آن هم) با ترس از فرعون و اطرافیانش، مبادا آنها را شکنجه کنند؛ زیرا فرعون، برتری جویی در زمین داشت؛ و از اسرافکاران بود! (یونس: ۸۳) جالب آن است که لحن آیه به گونه ای است که «ملأ» یعنی سردمداران و اشراف، گویا از قوم بنی اسرائیل بودند یعنی آنها اشراف بنی اسرائیل بودند که به خاطر قدرت طلبی در حلقه یاران فرعون قرار گرفته بودند. به کار رفتن اسم فاعل «مصرف» در آیه، مشعر به نوعی ثبات و نهادینه شدن در وصف اسراف است یعنی فرهنگ حاکم و رویه غالب در آنها اسراف است.

۶. نقش اشرافی‌گری در جابجایی ارزش‌ها

وقتی اشرافی‌گری و هوسرانی در یک جامعه نهادینه شود تدریجاً منجر به انقلاب ارزش‌ها می‌شود و ذائقه ارزشی جامعه دگرگون می‌گردد و آنچه که معیار ارزش مثبت نیست به عنوان ارزش مثبت قلمداد می‌گردد: «وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بِسُطَّةٍ فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ و پیامبرشان به آنها گفت: «خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است.» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!» گفت: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است (بقره: ۲۴۷). درآیه قبل خداوند، پیامبر را به ملاحظه نوع برخورد اشراف و سردمداران بنی‌اسرائیل در دوره بعد از موسی (ع) فرامی‌خواند که از پیامبر زمانشان ابتدا درخواست تعیین فرمانروایی نمودند تا تحت فرمان او به جنگ در راه خدا بپردازند و پیامبر مزبور که نگران سست عنصری و دون‌همتی آنان بود طالوت را که مردی دانشمند و توانمند و با تدبیر بود از جانب خداوند به عنوان فرمانروایی بنی‌اسرائیل معرفی کرد اما بزرگان و اشراف مغرور بنی‌اسرائیل که دچار جابجایی ارزش‌ها شده بودند از آن جهت که طالوت بهره‌چندانی از ثروت نداشت شایسته زمامداری ندانسته و خود را اولی قلمداد نمودند.

قرآن به خوبی نشان می‌دهد که اشرافی‌گری و باندبازی چگونه می‌تواند نگرش ارزشی را دگرگون نماید به گونه‌ای موجب نافرمانی از فرمان الهی شود و ملاکهای حقیقی زمامداری که دانش و توامندی است نادیده بگیرند و ارزش موهوم دارایی و ثروت را ملاک شایسته سالاری تلقی نمایند (ر.ک: مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۱ش: ۲/۲۳۰-۲۳۹). همچنانکه اشراف قریش نیز به خاطر همین جابجایی ارزش‌ها در اعتراض به بعثت حضرت ختمی مرتبت می‌گفتند: «وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْبَيْنِ عَظِيمٍ»؛ و گفتند: «چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟!» (زخرف: ۳۱) چون معیار ارزش را صرفاً ثروت و دارایی یا نسب و جایگاه اجتماعی می‌دانستند در مواجهه با مبعوث شدن شخصی باسابقه یتیمی و تهیدستی به اعتراض می‌پرداختند.

بنابراین یکی از مهلک‌ترین آثار اشرافی‌گری انقلاب ارزش‌ها در جامعه است که در تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی تأثیر گذار است و به همین خاطر مقام معظم رهبری (حفظه الله) آن را بدتر از آثار دیگر دانسته است: «از جمله چیزهایی که روند حرکت به سمت عدالت را در جامعه کند می‌کند، نمود اشرافی‌گری در مسئولان بالای کشور است؛ از این اجتناب کنید. اشرافی‌گری دو عیب دارد؛ عیب دومش از عیب اولش بزرگتر است. عیب اول اشرافی‌گری، اسراف است - اشرافی‌گری حلال را می‌گوییم؛ یعنی آن چیزی که پولش از راه حلال و بحق به دست آمده - اما عیب دوم بدتر است و آن این است که فرهنگ‌سازی می‌کند؛ یعنی چیزی برای مسابقه دادن همه درست می‌کند. البته در این زمینه مسئولان درجه یک بسیار نقش دارند؛

تلویزیون بسیار نقش دارد؛ منش من و شما هم بسیار نقش دارد (امام خامنه‌ای (حفظه الله)، خطبه نماز عید فطر، ۱۳۸۰ش).

۷. نقش اشرافی‌گری در پیدایش روحیه حسرت و عقده‌های فردی و اجتماعی

یکی از آثار مهلک اشرافی‌گری در جامعه، پیدایش روحیه حسرت و عدم رضایت از شرایط موجود در طبقات فرودست جامعه است. آنان که غرق در لذت و غرورند با به نمایش گذاشتن دارایی و برخورداری خود در جامعه، موجب مضاعف شدن رنج محرومان می‌شوند و همچون نمک بر زخم، سوز دل توده‌های محروم را بیشتر می‌کنند و زمینه ناهنجاری زیادی را در جامعه فراهم می‌نمایند که در نتیجه آن، هم امنیت روانی جامعه آسیب می‌بیند و هم امنیت فیزیکی آن در معرض تهدید واقع می‌شود. البته این آثار منفی مختص به کسانی است که علاوه بر محرومیت مادی، محرومیت معنوی هم داشته و در عین آرزومندی، حسرت زده‌اند و گرنه آنها که از ثروت بی‌پایان ایمان به خداوند و یقین به آخرت برخوردارند هرگز دچار حسرت یا حقارت نمی‌شوند. «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»؛ (روزی قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آنها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!» (قصص: ۷۹).

۹۶

۸. نقش اشرافی‌گری در گسترش روحیه تبهکاری

یکی دیگر از آثار خطرناک اشرافی‌گری و هوسرانی برای جامعه، نهادینه شدن فساد در ارکان و اعماق جامعه است. طبیعی است اگر سردمداران یک جامعه باور مؤثری به خدا

و آخرت نداشته باشند و صرفاً به قدرت و شهوت خود بیندیشند تمام امکانات جامعه را به سوی اهداف ظلمانی خود هدایت می‌کنند و سپس با فرهنگ سازی و جامعه پردازی غلط، فساد و فسادگری را در تمام جامعه بسط و گسترش می‌دهند. «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ»؛ سپس بدنبال آنها [پیامبران پیشین] موسی را با آیات خویش به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم؛ اما آنها (با عدم پذیرش)، به آن (آیات) ظلم کردند. بین عاقبت مفسدان چگونه بود! (اعراف: ۱۰۳) آیه به خوبی دلالت دارد که فرعون و حزب اشراف طرفدار او اولاً به نشانه‌ها و دلایل قاطع بر حقانیت تعالیم حضرت موسی (ع) ستم روا داشتند یعنی به همه آنهایی که می‌توانستند از این نشانه‌ها در مسیر کمال بهره‌مند شوند ستم نمودند و نیز به خودشان که با سوء اختیار خود را محروم کردند و ثانیاً به خاطر همین محرومیت و ستم به آیات بینات و تعلیم حقّه، دچار تبهکاری شدند. آیه در قالب اسم فاعل آنها را توصیف به «مفسد» کرده که دلالت بر رویه‌ی ثابت و افساد نهاده‌ی نه دارد.

۹. نقش اشرافی‌گری در تخریب نهاده‌ی شخصیت رهبران الهی

از جمله اقداماتی که جریان هوسران در مقابل رهبران آسمانی درصدد انجام است، حذف فیزیکی آنها از صحنه جامعه است تا توده‌های مردم را از شنیدن ندای حیات بخش و هدایتگری آنها محروم سازند و فرصت و امکانات بیشتری را برای تداوم کامیابی و دنیاطلبی خود داشته باشند و آنگاه که شرایط را مناسب چنین اقدامی نمی‌یابند تلاش می‌کنند تا چهره زلال و پاک رهبران الهی را مخدوش و تخریب نمایند. قرآن هر دو شیوه را از جانب صاحبان زر و زور در تقابل با نهضت انبیا مطرح می‌کند: «وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ»؛ (در این هنگام) مردی با سرعت از دورترین نقطه شهر [مرکز

فرعونیان] آمد و گفت: «ای موسی! این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته‌اند؛ فوراً از شهر خارج شو، که من از خیرخواهان توام!» (قصص: ۲۰) و آنگاه که به خاطر ظهور معجزات آن حضرت و اقبال مردم شرایط را مناسب حذف فیزیکی او نیافتند درصدد برآمدن که شخصیت او را تخریب نموده و از چشم توده‌ها بیندازند: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ»؛ اشراف کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم! و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، جز گروهی اراذل ساده‌لوح، مشاهده نمی‌کنیم؛ و برای شما فضیلتی نسبت به خود نمی‌بینیم؛ بلکه شما را دروغگو تصور می‌کنیم!» (هود: ۲۷) آیه به خوبی دلالت دارد که سردمداران هوسران برای متوقف کردن نهضت حضرت نوح (ع) نخست شخصیت آسمانی او را انکار نموده سپس با متهم کردن پیروان آن حضرت به فرومایگی و ظاهربینی از یکسو به تخریب چهره آن حضرت به عنوان رهبر فرومایگان و سطحی‌نگران پرداختند و از سوی دیگر مدعی جایگاه برتر و پختگی فکری خود شدند. «اراذل» جمع «أرذل» که آن هم جمع «رذل» و به معنای موجود پست و حقیر است (فیومی، ۱۴۱۴ق: ۲/۲۲۵). طبیعی است جامعه‌ای که دچار انحراف ارزشی بشود و معیار ارزش‌ها، برخورداری از قدرت و ثروت گردد توده‌های مردم را که بهره‌ای از زور زور ندارند و جذب حرکت ظلم ستیز انبیا می‌شوند، به عنوان افرادی پست و فرومایه معرفی می‌نماید. «بادی الرأی» نیز به معنای ظاهربین و ساده لوح (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۱۱۳) و بی‌مطالعه و کسی که با یک نظر عاشق و شیفته چیزی می‌شود اتهام دومی بود که اصحاب زر و زور متوجه جمعی از پیروان انبیا نمودند که معمولاً

جوانان پاک طینت و حقیقت جو بودند و در نهایت چون از نگاه موهوم آنان، معیار فضیلت، بهره‌مندی از قدرت و ثروت بود نه عقاید صحیح و اعمال درست، لذا نوح (ع) و پیروان او را فاقد مزیت نسبت به خود، قلمداد کردند و محتوای پیام الهی را مخالف واقع و دروغ تلقی کردند. معمولاً شهوترانی و هوس‌مداری نه تنها موجب گرایش‌های انحرافی می‌شود بلکه در غالب موارد، روش درست اندیشیدن و بینش صحیح را هم از انسان سلب می‌کند لذا این گروه منحرف، عدم نیل خود به حقایق آسمانی را دلیل بر بطلان آنها گرفته و محتوای دعوت پیامبر الهی را کذب قلمداد کردند.

۱۰. نقش اشرافی‌گری در اشغال سرزمین‌ها و حذف مخالفان

از جمله اقداماتی که اشراف در برابر اهل ایمان انجام می‌دهند راندن مؤمنین از جامعه خود است. در جریان حضرت شعیب (ع) اشراف قومش وقتی ایستادگی حضرت را در مسیر هدایت بندگان به سوی خدا مشاهده کردند و منافع پلید خود را در خطر دیدند به ایشان گفتند: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا»؛ اشراف زورمند و متکبر از قوم او گفتند: «ای شعیب! به یقین، تو و کسانی را که به تو ایمان آورده‌اند، از شهر و دیار خود بیرون خواهیم کرد، یا به آیین ما بازگردید!» (اعراف: ۸۸) همانگونه که در ضمن معنای لغوی «ملأ» گذشت این واژه به معنای جماعتی هم‌رأی و هم‌پیمان نیز آمده که در روزگار ما قابل انطباق بر گروه‌های سیاسی و باندهای ثروت و قدرت است که با انحصار طلبی، هر آن کسی که با آنها و در حزب و گروه آنها نباشد از صحنه مدیریت یا فعالیت اجتماعی حذف می‌کنند و اجازه ظهور و بروز نمی‌دهند با توسعه در تعبیر «اخراج از قریه» می‌توان هم

اخراج فیزیکی و سخت افزاری و هم اخراج ساختاری و نرم افزاری را لحاظ نمود یعنی اشراف و سردمداران، نظام اجتماع و سیاست را به گونه ای تنظیم می کنند که صرفاً افرادی از باند و گروه خودشان همواره مدیریت ها را به عهده بگیرند و جلوی گردش آزاد نخبگان و نخبه سالاری را می گیرند.

۱۱. نقش اشرافی گری در ایجاد فضای ناامن برای مخالفان

از دیگر اقدامات سیاسی ناشی از اشرافی گری سازمان یافته، ارباب و تهدید مخالفان و ایجاد جوی ناامن برای کسانی است که با حزب اشراف همراه نباشند. «فَمَا أَمَّنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُمْ أَنْ يُفْتَنَهُمْ وَ إِنْ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ»؛ (در آغاز)، هیچ کس به موسی ایمان نیاورد، مگر گروهی از فرزندان قوم او؛ (آن هم) با ترس از فرعون و اطرافیانش، مبدا آنها را شکنجه کنند؛ زیرا فرعون، برتری جویی در زمین داشت؛ و از اسرافکاران بود! (یونس: ۸۳) آیه دلالت دارد که جماعت اندکی از جوانان بنی اسرائیل به موسی (ع) ایمان آوردند؛ آن هم در فضای آکنده از رعب و وحشت از دستگاه فرعون و سردمداران آن و در ضمن، علت روان شناختی و اخلاقی این روحیه استکباری را، در فرعون و اشراف مزبور، دو چیز بیان می کند:

۱۰۰. یک. روحیه برتری جویی در زمین که یا اشاره به سرزمین مصر دارد و یا اشاره به عالم ماده و اینکه چنین اشخاصی صرفاً به برتری جویی مادی می اندیشند.

دو. روحیه اسراف و زیاده روی به این معنا که چنین افرادی در جهت حفظ منافع و موقعیت خود هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناسند و هیچ خط قرمز اخلاقی

ندارند و خط قرمزشان صرفاً قدرت و شهوتشان است. در آیه ۱۲۷ سوره اعراف هم مشابه این مضمون آمده است.

۱۲. نقش اشرافی‌گری در اعراض از جهاد و مقاومت

روحیه اشرافی‌گری و هوس‌مداری موجب می‌شود که اشخاص در مسیر حق، سست و ضعیف عمل نمایند در نتیجه همراهی آنها با رهبران آسمانی تا جایی ادامه دارد که موقعیت یا معیشت آنها در معرض تهدید نباشد و آنجا که دعوت به جهاد و مقاومت می‌شوند سست قدم می‌شوند. آیه ۲۴۶ سوره بقره به خوبی بر این معنا دلالت دارد. بنی‌اسرائیل که آزادی و قدرت یافتن خود را مدیون حضرت موسی (ع) و تعالیم آسمانی وی بودند در برهه بعد از موسی (ع)، آنجا که جنگ و مقاومت پیش آمد جز اندکی همگی روی‌گردان شدند و صحنه را خالی کردند. جالب آنکه آنان در پاسخ به پیامبرشان که نگران وضع روانی و ثبات قدم آنان بود و به آنها گفت: «قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا؟» پیامبر آنها گفت: «شاید اگر دستور پیکار به شما داده شود، (سریچی کنید و) در راه خدا، جهاد و پیکار نکنید!» وی با توجه به وضعیت آنها، سست‌همتی و ضعف روانی آنها را پیش‌بینی می‌کرد. استفهام مزبور در آیه شریفه تقریری است (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق: ۲/۴۶۴). در پاسخ به این سخن، آنان ضمن اظهار تعجب گفتند: «قَالُوا وَ مَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَنْبَانِنَا؟» گفتند: «چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم، در حالی که از خانه‌ها و فرزندانمان رانده شده‌ایم، (و شهرهای ما به وسیله دشمن اشغال، و فرزندان ما اسیر شده‌اند)؟! در این تعبیر اخراج از خانه و کاشانه، در ضمن جمله حالیه، به عنوان عامل انگیزنده جهت جهاد فی سبیل الله مطرح شده که در واقع می‌رساند حتی آنجا که

مطلوب، جهاد فی سبیل الله است آنها که خصلت اشرافی‌گری و قدرت طلبی در جانشان نهادینه شده باز هم به انگیزه‌های منفعت طلبانه و نفسانی خود توجه دارند.

نتیجه

بر اساس آنچه که در این پژوهش آمد، می‌توان نتایج این تحقیق را بدین صورت بیان نمود:

۱. اشرافیت و تجمل‌گرایی به خودی خود بار منفی ندارد و وقتی بار منفی می‌یابد که برای انسان مطلوبیت ذاتی پیدا نماید به گونه‌ای که حاضر باشد همه ارزشها و سرمایه‌هایش را برای آن صرف نماید.

۲. از تحلیل اجمالی آیه ۱۶ سوره اسراء به دست آمد که: «قریة» در لغت به مطلق محل اجتماع یا خود اجتماع انسانها گفته می‌شود و از غالب کاربردهای قرآن برمی‌آید که «قریة» معمولا برای جوامع دچار انحراف به کار رفته است. «مترف» از ریشه «ترف» به معنای کسی است که از نعمت و رفاه فراوانی برخوردار است و این رفاه زدگی او را سرکش نموده است. منظور از اراده اهلک از جانب خداوند، لازم اراده (فرا رسیدن زمان یک رخداد) و یا اراده فعلی خداوند است. غالب مفسران بر این نظرند که متعلق «أمر» در «أمرنا مترفیها» کلمه «الطاعة» است و مراد امر تشریعی است البته شاید بتوان متعلق را «الفسق» در نظر گرفت که در این صورت مراد، امر تکوینی باشد.

۳. نقش مهلک بیماری اشرافی‌گری در انحطاط جامعه از نگاه قرآن کریم را می‌توان در ابعاد گوناگون برشمرد: نقش اشرافیت در حس‌گرایی و ظاهر بینی، انکار یا تشکیک در عقاید حقه، ترویج عقاید باطل، کوشش همه جانبه برای اضلال دیگران، اسراف و مصرف‌گرایی، جابجایی ارزش‌ها، پیدایش روحیه حسرت و آرزو در طبقات فرو دست، گسترش روحیه تبهکاری، تلاش برای حذف یا تخریب مخالفان، ایجاد فضای ناامن برای مخالفان، اعراض از جهاد و مقاومت.

منابع

- (۱) قرآن مجید ترجمہ آیت اللہ مکارم شیرازی
- (۲) ابن سیدہ، علی بن اسماعیل، ۱۴۲۱ ه.ق، المحکم و المحيط الأعظم، بیروت، جلد ۸، چاپ اول.
- (۳) ابن عاشور، محمد طاهر، ۱۴۲۰ ه.ق، تفسیر التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، بیروت، جلد ۲-۱۱-۱۴-۱۸، چاپ اول، مؤسسۃ التاریخ العربی.
- (۴) ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ ه.ق، معجم مقاییس اللغه، قم، جلد ۳-۵، چاپ اول.
- (۵) ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ه.ق، لسان العرب، بیروت، جلد ۱-۹-۱۵، چاپ سوم.
- (۶) ابوالفتح رازی، حسین بن علی، ۱۴۰۸ ه.ق، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد، جلد ۱۲، چاپ اول، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
- (۷) بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ ه.ق، أنوار التنزیل و أسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)، بیروت، جلد ۳، دار إحياء التراث العربی.
- (۸) خامنه‌ای، سید علی، ۱۳۹۷ ش، بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی.
- (۹) خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۸۹ ه.ش، صحیفه امام، مجموعه آثار امام خمینی (س) (بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها)، تهران، جلد ۱۷، چاپ پنجم، مؤسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- (۱۰) راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ه.ق، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت، چاپ اول.
- (۱۱) زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷ ه.ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت، جلد ۲، چاپ سوم، دار الكتاب العربی.
- (۱۲) صادقی تهرانی، محمد، ۱۴۰۶ ه.ق، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، قم، جلد ۱۷، چاپ دوم، فرهنگ اسلامی.
- (۱۳) طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۳۹۰ ه.ق، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، جلد ۱۳-۱۵، چاپ دوم، مؤسسۃ الأعلمی للمطبوعات.

- (۱۴) طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ ش، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، جلد ۶، چاپ سوم، ناصر خسرو.
- (۱۵) طوسی، محمد بن حسن، بی تا التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، جلد ۶، چاپ اول، دار احیاء التراث العربی.
- (۱۶) عمید، حسن، ۱۳۸۹ ش، فرهنگ عمید، تهران، چاپ چهل و دوم، انتشارات امیر کبیر.
- (۱۷) فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ه.ق، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت، جلد ۲۰، چاپ سوم، دار احیاء التراث العربی.
- (۱۸) فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ ه.ق، کتاب العین، قم، جلد ۶ - ۸، چاپ دوم.
- (۱۹) فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، ۱۴۱۵ ه.ق، القاموس المحيط، بیروت، جلد ۳، چاپ اول.
- (۲۰) فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ ه.ق، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم، جلد ۲، چاپ دوم.
- (۲۱) محجوب، عطاء الله، علی پور عبدلی، شیرمحمد، ۱۳۹۸ ش، «معناشناسی دو واژه فربه و مدینه در قرآن کریم»، دو فصلنامه پژوهشهای قرآنی در ادبیات دانشگاه لرستان، شماره هفتم.
- (۲۲) معین، محمد، ۱۳۷۱ ش، فرهنگ معین، تهران، جلد ۱، امیرکبیر.
- (۲۳) مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۷۱ ش، تفسیر نمونه، تهران، جلد ۲، چاپ ۱۰، دار الکتب الإسلامیة.